

بازار چیزی رامی خواست که من نمی ساختم

سازهای دست ساز خودش دیگر کافی نبودند. کافی نبودن شاید فعل درستی نباشد؛ شاید منظور طاهری از ناکافی بودن، سلیقه ای بود که خیلی دوست نداشت با آن همراه شود ولی از آن طرف چاره ای هم نبود؛ «وقتی آمدم مشهد، مجبور شدم با سلیقه بازار حرفه ای جلو بروم. چیزی که من می ساختم، بازار حرفه ای نمی خواست. ولی از لحاظ صدا کسی کمکم نمی کرد و رازهای کار را با من به اشتراک نمی گذاشت. به هرکسی می گفتم من سه سال است دارم کار می کنم، خنده اش می گرفت. می گفت سه سال؟ حالا حالا باید کار کنی تا حرفی که من می زنم بفهمی. از اول کار هیچ نکته ای از یک استاد به یادگار ندارم. خیلی چیزها را خودم پیدا کردم.»

برای همین بخش بزرگی از دانش طاهری از تجربه مستقیم آمده است؛ از دست زدن به ساز و خراب کردن و دوباره ساختن؛ «مثلا برای تراش ساز، وقتی صفحه را می چسباندم، نگاه می کردم ببینم صفحه چطور باید باشد. وسط ساز باید یک مقدار برجسته باشد و فشار سیم ها که صفحه را پایین می آورد، در نهایت به حالت درست برسد. من اگر صفحه هفت میلی متر بود، دورتادورش را شش و بعد پنج میلی متر می کردم و وسط را بالاتر نگه می داشتم. چندین سال همین طور کار کردم.» بعدها فهمید آنچه خودش کشف کرده، روش شناخته شده ای در سنتور سازی بوده است. این را وقتی فهمید که یکی از دوستان موسیقی شناسش در کتابش، تراش او روی چوب را تراش اصلی ساز سنتور دانسته است.

بادولقمه نیمرو فهمیدم چطور ساز را رنگ بزنم

حتی در رنگ کاری ساز هم یک اتفاق ساده به کشف فنی تبدیل شد. طاهری برای رنگ کردن ساز همچنان که شنیده بود بالا ک الکل. ساز را رنگ می زد، اما هرکاری می کرد صاف و تمیز در نمی آمد. می گوید با پارچه و پنبه کار می کرده و سطح ساز زبر می شده. از هرکس هم می پرسیده، کسی چیزی به او نمی گفته است. برای همین یک روز از شدت عصبانیت کار را رها می کند اما همین رها کردن و فکر کردن، او را به جای خوبی می رساند؛ «رفتم داولقمه نیمرو خوردم و برگشتم. دستم چرب شده بود. همان پنبه را برداشتم و روی ساز کشیدم. یک دفعه دیدم کار صاف شد. آینه شد! همان جا فهمیدم چربی روغن باعث می شود پنبه بهتر روی لاک حرکت کند.» برای طاهری، همین تجربه ها بخش مهمی از آموزش ساز سازی بوده اند. اینکه با آزمون و خطای بسیار، ساختمان سازه را آرام آرام می ساخت و جلو می برد.

طاهری برخلاف بسیاری از نوازندگان، آموزش منظم موسیقی نداشت. یعنی هیچ وقت نشد که باروش علمی و دقیق ردیف و گوشه ها را آموزش ببیند. خودش می گوید: «اتفاق نیفتاد که من بروم کلاس و علمی و دقیق ردیف و گوشه ها را کار کنم. همین جوری گوشه یاد گرفتم. بادوستان خواننده ام کار می کردم و آن ها تشخیص نمی دادند که من گوشه ها را نمی شناسم یا ردیف را نمی دانم.»

تنها مدرسه و تنها محیط آموزشی او جایی بود که می توانست مداوم و مستمر موسیقی سنتی گوش کند. گوش کردن برای طاهری تبدیل به مدرسه ای شخصی شده بود؛ «فقط موسیقی سنتی گوش می کردم و بیشتر هم شجریان. دوستانم آواز کار می کردند، یکی تنبک می زد و دور هم جمع می شدیم. گاهی هم آهنگ های پاپ و خواننده های آن زمان را کار می کردیم، ولی موسیقی سنتی برای خودم جدی تر بود. من آواز را خیلی دوست داشتم.»

مسافت سینما تا خانه را دیدم

یکی از مهم ترین خاطرات موسیقایی طاهری از سینما می آید؛ زمانی که فیلم «افعی» به کارگردانی محمدرضا اعلامی رادیده بود. فیلمی که در زمانه خودش بسیار دیده شد و همچنان یکی از فیلم های شاخص سینمای ایران در دهه ۶۰ است؛ «سینما می رفتیم و وقتی فیلم «افعی» آمده بود، تقریباً هر روز می رفتیم. بین سانس ها یک آهنگ پخش می شد که خیلی به گوشم آشنا آمد. صداهایی داشت که با صداهای سنتور همخوانی داشت.» ملودی فیلم چسبیده بود به جداره مغزش. ول کنش نبود. هر طور شده طاهری می خواست آهنگ آن فیلم را با سنتور دربیاورد. او موسیقی فیلم را تا خانه توی ذهنش نگه داشته بود؛ «در سینما به بچه ها گفتم من کار دارم. بعد مسافت سینما تا خانه را دیدم. رفتم ساز را آوردم و شروع کردم به زدن. با آزمون و خطا آهنگ را در آوردم. آنجا اولین آهنگی بود که توانستم بفهمم ترتیب صداهای یعنی چه.»

این اتفاق برای گوش موسیقایی او یک نقطه عطف شد. برای همین بعد از حدود ۱۰ روز، هرکس هر چیزی می خواند، او می توانست با صدایی که روی ساز بود، آهنگش را دربیاورد. به قول طاهری: «گوشم تازه راه افتاده بود.»

دیگر نمی توانم مضرب را هدایت کنم

طاهری از رابطه ای حرف می زند که سال ها میان او و سنتور شکل گرفته است؛ رابطه ای که از علاقه معمولی فراتر رفته و به چیزی شبیه رفاقت و دوستی تبدیل شده است. هم او ساز را می فهمد و هم ساز، او را. این دو حالا «هم ساز» همدیگرند. خودش می گوید: وقتی یک ساز جذبت می کند، دیگر بقیه را نمی بینی. من دیگر هیچ چیز نمی دیدم. حتی یکی از دوستانم می گفت توی خواب هدایت هم دوزنقه است! یعنی این قدر درگیر سنتور بودم. با این حال، در ادامه برای چند سال به ساخت سازهای دیگر هم رو آورد، از ویولن و کمانچه گرفته تا سه تار و دوتا؛ «حدود ۱۰ سال سفارش های مختلف می گرفتم. ولی بعد فهمیدم اگر بخوایم در این بازار حرفه ای شوم و سازم اسم و رسمی پیدا کند، باید یک ساز را انتخاب کنم و آن را بفهمم. چون از اول سنتور را دوست داشتم و صدایش من را محصور کرده بود، سنتور را ادامه دادم.»

سال ۱۳۹۶ حادثه ای مسیر نوازندگی طاهری را عوض کرد، طوری که می گوید هنوز بعد از سال ها تأثیر و دردش تمام جانش را می سوزاند؛ «با موتور می رفتم سمت مرکز شهر. نزدیک پل غدیر بودم که یک غیرمشرهدی اشتباهی وارد مسیر شده بود. وقتی وارد پل شد، تازه فهمید اشتباه آمده. دور زد و سه لاین آمد آن طرف. در فاصله چهار پنج متری جلو من را گرفت. من کامل به او خوردم و دیگر نفهمیدم چه شد.» بعد که به هوش آمد، کار از کار گذشته و دستش راستش آسیب جدی دیده بود. دکتر به او گفته بود عصب های دستش قطع شده اند. مچش تا حدودی کار می کند، دستش بالا می آید، ولی نصف دستش کاملاً بی حس است و نمی تواند صاف نگهش دارد و بعد از یک دقیقه می افتد زمین.

برای نوازنده سنتور، این یعنی از دست دادن کنترل مهم ترین ابزار کار. نوازنده دیگر نمی تواند مضرب را درست توی دستش نگه دارد. طاهری همچنان که دارد همان دست آسیب دیده اش را تکان می دهد، می گوید: مضرب دیگر دست من نیست؛ یک جایی می رود که خودش دوست دارد. من دیگر نمی توانم هدایتش کنم. این آسیب خیلی روی کارم تأثیر گذاشته. دیگر ریتمیک نمی توانم بزنم. یا عقب می افتم یا جلو. در آواز یک کاری می کنم، ولی در ریتمیک بیشتر از دو، پنج دقیقه نمی توانم دوام بیاورم.

و غم انگیزتر اینکه این درد هنوز بعد از سال ها ادامه دارد؛ «دردم هنوز مثل روز اول است. جوری است که نمی گذارد راحت بخوابم. هر نیم ساعت، چهل دقیقه بیدار می شوم، دوباره خوابم می برد و باز همین اتفاق می افتد.»

دردشانه و بازار خراب ساز

طاهری می گوید بازار ساز سازی هم مثل گذشته نیست. قیمت ها افزایش یافته و سازهای کم کیفیت قیمت پایین جایشان را به ساز باکیفیت و ماندگار داده اند؛ «قیمت ها خیلی زیاد شده و بیشتر سازهای قیمت پایین جای سازهای خوب را گرفته اند. همان ساز ارزانی که مثلاً یکی دو سال پیش یک میلیون و ۸۰۰ هزار تومان بود، الان ۴ میلیون شده است. خیلی هایشان ام دی اف هستند و روکش می کنند که چوب دیده شود. حرفه ای ها که نیاز به ساز خوب دارند، مجبورند ساز خوب بخرند، ولی در کل بازار مثل قبل نیست. نمی شود گفت خوب است؛ واقعیتش این است که خوب نیست.» با این حال طاهری حتی با همان درد شانه و بازار خراب باز به کارش ادامه می دهد؛ یعنی انگار نمی تواند کار دیگری بکند. او سال ها دنبال صدایی رفت که نخستین بار از ضبط ماشین پدر شنید. آن صدا در همه این سال ها عوض نشده؛ این دست اوست که دیگر مثل گذشته نمی تواند آن را روی سنتور بازآفرینی کند. اما سنتور همچنان همان جاست؛ دوزنقه ای که روزی یک کودک روستایی با سیم و چوب دست کاری اش کرد تا صدایی از آن بیرون بکشد. صدایی که هنوز برایش تداعی تکیه کردن به آن درخت تنومند استوار است.

